

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی

در زبان فارسی معاصر

(۱۰)

دکتر علی اشرف صادقی

پسوندهای نسبت

(۵۶) «ئی» (= -i)

منظور از «برقی» مأمور اداره برق است. برعکس اگر سیم کشی منزل شما دچار اشکالی شده باشد و برای رفع آن به مغازه برقی محل خود رجوع کرده و از او کمک خواسته باشید، با شنیدن کلمه «برقی» از پشت «اف اف» معنی تعمیر کار را از آن درمی یابید.

ما در سطور زیر کوشش می‌کنیم مفهوم کلی نسبت و وابستگی را به چند مفهوم فرعی تر تقسیم کنیم، آنگاه این چند مفهوم را به مفاهیم ریزتر بخش کنیم و مثالهای موجود را ذیل آنها طبقه‌بندی کنیم. قبل از پرداختن به تقسیم‌بندی معانی «ئی» یادآوری این نکته لازم است که بعضی از معانی این پسوند قیاسی است و می‌توان به قیاس با آن کلمات جدیدی ساخت، اما از بعضی معانی دیگر آن تنها مثالهای معدودی در دست است. ما در زیر در حد امکان به این تفاوتها اشاره خواهیم کرد.

معانی مختلف «ئی» را در يك تقسیم‌بندی کلی می‌توان به هفت مفهوم زیر تقسیم کرد: (۱) مفهوم هیئت و شکل؛ (۲) مفهوم ماهیت؛ (۳) مفهوم اتصاف و دارندگی؛ (۴) مفهوم وابستگی؛ (۵) مفهوم طریقه؛ (۶) مفاهیم منطقی شایستگی، الزام و احتمال؛ (۷) مفاهیم فاعلیت و مفعولیت.

۱) مفهوم هیئت و شکل

الف) «ئی» در الحاق به پایه مفهوم شکل و هیئت در ابعاد هندسی را نشان می‌دهد. در اینجا موصوف شبیه به پایه صفت است: مثلثی، استوانه‌ای، مخروطی، کروی، بیضوی، خرطومی (لوله)، شمعی (لامپ)، قیفی (بستنی)، تخم مرغی، قلمی، کتابی (باطری)، بادامی (چشم)، حلقوی.

بعضی مثالهایی که می‌تواند ذیل این بند قرار گیرد نشان‌دهنده هم‌اندازه بودن موصوف و پایه صفت است، مانند خستی و رحلی

این پسوند که در دستورها آن را «یاء نسبت» می‌نامند، زیاترین و فعالترین پسوند زبان فارسی است و به پایه‌های مختلف می‌چسبد و معانی متفاوت گوناگونی را می‌رساند. این پایه‌ها می‌تواند از کلمات فارسی، عربی متداول در فارسی، کلمات قرضی غربی، و یا از کلماتی باشد که جدیداً وضع شده‌اند. معانی را که این پسوند نشان می‌دهد می‌توان تحت عنوان نسبت و وابستگی یا نسبت و ارتباط خلاصه کرد، زیرا صفاتی که به این طریق ساخته می‌شوند نوعی ارتباط و وابستگی با پایه خود را نشان می‌دهند. نوع این ارتباط در بیشتر موارد از بافت کلام روشن می‌شود، زیرا غالب این صفات بالقوه دارای چند معنی هستند و تنها بافت است که یکی از آنها را بالفعل می‌سازد. مثلاً کلمه «نفی» حداقل چهار معنی دارد: (۱) وابسته و مربوط به نفت (تأسیسات، کارتلها و غیره)؛ (۲) آلوده به نفت، (۳) کسی که نفت می‌فروشد؛ (۴) کسی که در وزارت نفت کار می‌کند، و تنها بافت کلام است که در هر مورد مشخص می‌کند کدام يك از این معانی مراد است. در بعضی موارد نیز شرایط عالم خارج تعیین‌کننده معنی است. مثلاً کلمه «برقی» علاوه بر معانی دیگر دارای دو معنی زیر است: (۱) کسی که مغازه فروش لوازم برقی دارد و ضمناً به سیم کشی برق در منازل و جاهای دیگر نیز می‌پردازد؛ (۲) هر کسی که در اداره برق کار می‌کند و از جمله، کسی که مأمور قرائت کنتور برق منازل و غیره است. حال اگر کسی زنگ «اف اف» منزل شما را بزند و بگوید برقی هستم، شما نمی‌دانید کداميك از دو معنی فوق را باید برای کلمه «برقی» در نظر بگیرید، و تنها به قرینه اینکه مدتی است کنتورخوان اداره برق برای قرائت کنتور شما نیامده می‌توانید حدس بزنید که

(در مورد کتاب) که به معنی هم اندازه خشت و رحل است. پاره‌ای از مثالهای این بند در معنی مجازی و توسعی به کار می‌روند، مانند نقلی به معنی کوچک، کله‌گنجشکی، به همان معنی. (ب) شباهت موصوف به پایه را نشان می‌دهد. این شباهت ممکن است از نظر ظاهری باشد، مانند چشم بلبلی (لوبیا)، اطلسی (گل)، شطرنجی و آلاپلنگی، و یا ممکن است از نظر عمل و نقش باشد، مانند زنبوری (چراغ) که در اصل به معنی چراغی است که مانند زنبور صدا می‌کند، و پوشالی که به معنی سست و فاقد استواری همچون پوشال است. در آلاپلنگی پایه صفت مستقلاً وجود ندارد. در مورد کلمه مهتابی (صفت نوعی چراغ که نور آن شبیه مهتاب است) کمی حذف وجود دارد، زیرا «چراغ مهتابی» به معنی چراغ شبیه به مهتاب نیست، بلکه به معنی چراغی است که [نور آن] شبیه مهتاب است. بز (ریش)، نیز همین حالت را دارد و به معنی «شبیبه [ریش] بز» است.

(پ) از مفهوم شکل ظاهری، مفهوم رنگ مشتق شده است و بسیاری از صفات مختوم به «دئی» دلالت بر رنگ می‌کنند. در اینجا موصوف هم رنگ پایه صفت است: لیمویی، نارنجی، عنابی، قهوه‌ای، گندمی، خاکی، دودی، آبی، نیلی، لاجوردی، ارغوانی، طلائی، نقره‌ای، شیری و غیره.

صفت جو گندمی به معنی مجازی به کار می‌رود. پایه غالب صفاتی که بر رنگ دلالت می‌کنند از کلماتی گرفته شده‌اند که لااقل در ادوار گذشته از رایج‌ترین کلمات زبان بوده‌اند.

(ت) صفت مفهوم آلودگی سطحی به چیزی را نشان می‌دهد: گلی، خاکی، آردی، نفتی، روغنی، شیری، گچی، رنگی، خونی (همه در مورد لباس یا بدن و غیره، در صورتیکه آلوده به مصداق پایه این کلمات شده باشد).

استعمال صفات نسبی در چهار مورد فوق قیاسی است.

۲) مفهوم ماهیت

پایه صفت، جنسی را که مصداق موصوف از آن ساخته شده نشان می‌دهد: آجری، سنگی، آهنی، شیشه‌ای، فلزی، مسی، پوستی، موئی، آلومینیومی، چوبی، برنجی (نان) و غیره. چنانکه دیده می‌شود «دئی» در این معنی به نام مواد ملحق می‌شود. استعمال «دئی» در این مورد قیاسی است.

۳) اتصاف و دارندگی

پسوند دارندگی و اتصاف را نشان می‌دهد. اتصاف و دارندگی را می‌توان به انواع زیر تقسیم کرد:
الف) دارندگی به معنی دربرداشتن چیزی. در این حالت

موصوف دربردارنده پایه صفت است و پایه از مشخصات تمایزدهنده موصوف به شمار می‌آید: پنج‌دری (طاق)، دنده‌ای (ماشین)، فزنی (صندلی)، سمی (گیاه)، گوشتی (صورت، بدن)، شکری، قندی، روغنی (هر سه، صفت انواعی از نانهای شیرینی).

(ب) دارندگی به معنی همراه بودن یا عارضه‌ای مانند بیماری جسمی یا روانی یا برخی ویژگیهای صوری و اخلاقی در مورد انسان یا حیوانات و ندرتاً اشیاء: حصه‌ای، تراخمی، چشم‌دردی، تنگ نفسی، وسواسی، کرمکی، خجالتی، کک‌مکی، خط‌خطی، خال‌خال، نازنازی.

(پ) دارندگی به معنی همراه داشتن چیزی به عنوان پوشش یا زینت و یا مرکب و نظایر آنها که علامت مشخصه تلقی گردد: کلاهی، چادری، کروات، عینکی، عمامه‌ای، عصایی، موتوری، چرخی، وانتی.

(ت) دربرداشتن همان مقدار واحد که پایه بر آن دلالت دارد: بیست لیتری (گالن)، ده تایی (بسته)، سه‌واحدی (منزل)، دو بیتی (شعر)، پنج‌تومانی.

(ث) متضمن بودن، دربرداشتن و همراه بودن با هر چیزی اعم از ملموس یا انتزاعی: ابری، بارانی، آفتابی (هوا)، طوفانی (دریا)، قیمتی، چرکی (زخم)، نمکی (دارای نمک به معنی مجازی)، تفصیلی (طرح، نقشه)، الزامی (دارای لزوم، لازم)، اجرائی (کار). بسیاری از اینگونه صفات معادل صفات دیگری از همین ریشه‌ها، اما بدون «دئی» هستند. مثلاً استکباری به معنی مستکبر، نمکی به معنی بانمک، تفصیلی به معنی مفصل است. کلمه حیاتی نیز از همین مقوله است، اما در آن حذف وجود دارد، زیرا به معنی «دارای [اهمیتی مانند اهمیت] حیات» است. استعمال «دئی» در کلیه این معانی قیاسی است. غالب این صفات به عنوان اسم نیز به کار می‌روند.

۴) وابستگی

ذیل این عنوان کلی مفاهیم دقیقتری مانند تعلق به مکان و زمان و به اعتقادات، اختصاص به چیزی داشتن، دلالت بر منشأ، هدف و مقصد، دلالت بر شغل و غیره قرار می‌گیرند، به این شرح:
الف) پایه نام يك مکان به عنوان يك واحد جغرافیایی (یا سیاسی) است و موصوف انسان است. در این حال پایه صفت منشأ جغرافیایی موصوف را نشان می‌دهد. این منشأ ممکن است وطن باشد، مانند ایرانی، عراقی، پاکستانی، تهرانی، شهری، روستایی؛ یا مبدأ حرکت باشد، مانند مکه‌ای، کر بلائی، مشهدی (کسانی که از مکه، کر بلا یا مشهد آمده‌اند)، و یا مقصد حرکت را نشان بدهد، مانند شیرازها، اصفهانها و غیره، یعنی کسانی که در

پسوند در بعضی از مثالهای این دسته هدف را نشان می‌دهد: توجیهی (سخنرانی) = که هدف از آن توجیه مسئله‌ای است، خوردنی، بردنی (در مورد میوه‌هایی که در ظرفی چیده‌اند: این میوه‌ها خوردنی است یا بردنی؟)، انداختنی (جنس)، چادری، پیراهنی (پارچه‌هایی که به منظور تهیه چادر و پیراهن بافته‌اند)، فروشی، صادراتی، کادوئی، مصرفی.

بعضی از مثالهایی که موصوف آنها اختصاص به پایه دارد در حقیقت برگردان يك مضاف و مضاف الیه است و صفت نسبی در اینجا همان معنایی را افاده می‌کند که کسرۀ میان مضاف و مضاف الیه، از جمله در مثالهای زیر:

علوم بشری = علوم بشر

عناصر زبانی = عناصر زبان

تربیت بدنی = تربیت بدن

بانک اطلاعاتی = بانک اطلاعات

مؤسسه تحقیقاتی = مؤسسه تحقیقات

سنت قبیله‌ای = سنت قبایل

اینگونه صفتها معمولاً ترجمه صفتهای معادل آنها در زبانهای غربی هستند. روش معمول در زبان فارسی در اینگونه موارد به کار بردن مضاف و مضاف الیه است. بعضی از این الگوهای ترجمه‌ای به گونه‌ای در زبان معاصر جا افتاده‌اند که معادلی از ساخت مضاف + مضاف الیه ندارند، مانند فرصت مطالعاتی.

در صورتیکه پایه دلالت بر يك دین، مسلک، شخص صاحب عقیده یا مسلک یا اعتقاد علمی و روش علمی و سیاسی بکند، یا يك کشور صاحب نفوذ یا يك نهاد مورد توجه را نشان دهد، پسوند وابستگی موصوف، پیرو، طرفدار و معتقد بودن او را به پایه نشان می‌دهد: اسلامی، زردشتی، محمدی، حزب‌اللهی، امام‌حسینی، مصدقی، آمریکایی (طرفدار آمریکا)، انگلیسی، روسی، درباری، پرسپولیسی (طرفدار تیم پرسپولیس)، توده‌ای، مائوئی، استبدادی.

بعضی از اینگونه صفات جنبه اصطلاحی دارند: دست‌چپی، دست‌راستی.

پسوند وابستگی موصوف را به پایه به صورت اعتیاد، علاقه شدید، عادت، و غیره نشان می‌دهد: تریاکی، منقلی، هروئینی، سیگاری، دودی، الکلی، تلویزیونی، آبگوشتی، پلونی (علاقه‌مند به آبگوشت و پلو)، مذهبی، ایرادی، تعارفی (اهل تعارف)، دَدَری، دعوایی (کسی که عادت به دعوا کردن دارد)، و غیره.

پسوند، هماهنگی و همسویی و وابستگی به پایه را نشان می‌دهد: قانونی، واقعی، اصولی، انقلابی، کمونیستی (منطبق بر کمونیسم). در اینجا يك صفت قرضی اروپائی با «دئی» همراه شده

حال حرکت به سوی شیراز و اصفهان هستند یا برای اقامت به این شهرها می‌روند: شیرازها از در دوم خارج شوند (در يك ترمینال مسافربری)، من اهوازی شدم (= مسافر اهواز شدم یا به اهواز منتقل شدم).

این صفات به عنوان اسم نیز به کار می‌روند.

ب) پایه نام يك مکان به عنوان واحد جغرافیایی-سیاسی یا نام يك قوم است و صفت ساخته شده با آن، زبان آن منطقه را نشان می‌دهد: آلمانی، ایتالیایی، انگلیسی (انگلیس = انگلستان)، ترکی، کردی، بلوچی، روسی (روس نام قوم و نیز نام کشور است).

این صفات به صورت اسم نیز به کار می‌روند.

پ) پایه یکی از اسمهای مشترك با قيود مکان و یا هر نامی است که می‌تواند مکان چیزی باشد و محل قرار داشتن موصوف را نشان می‌دهد: بالایی، پائینی، زیری، رویی، بغلی، وسطی، دم‌دستی، دست‌راستی، سقفی (پنکه)، مچی، بغلی، جیبی (ساعت)، کمری (اسلحه)، کوچه‌باغی (آواز).

ت) پایه نام محل یا مکان یا هر اسم دیگری است و موصوف نام يك ماده یا کالا یا مسائل انتزاعی مانند خلق و خو و آداب و عادات و رسوم و غیره. در این صورت پایه منشأ یا محل نگهداری آن ماده و محل و منشأ آن مسائل را نشان می‌دهد: وطنی (کالا)، معدنی (آب، ماده)، حیوانی (روغن)، شمیرانی (سیب)، مشهدی (خریزه)، صنعتی (محصولات)، فریزری، سردخانه‌ای، گلخانه‌ای (درخت یا گل)، درختی، زمینی (میوه)، بومی، محلی، ایرانی (غذا)، فرنگی (کشتی)، آمریکائی (عادت، فرهنگ)، نژادی (خصوصیات)، قبیله‌ای (سنت).

این بند به بند الف بسیار نزدیک است.

ث) پایه بر مفهوم زمان دلالت می‌کند و پسوند تعلق و اختصاص موصوف به پایه یا وقوع موصوف را در پایه نشان می‌دهد:

۱) تعلق موصوف به پایه: قرون وسطایی (عادات)، امروزی (شخص)، کنونی (وضع)، همیشگی.

۲) اختصاص موصوف به پایه: تابستانی، زمستانی (لباس، اطاق و غیره).

۳) وقوع موصوف در پایه: تابستانی (کلاس، درس).

ج) پایه نام يك شخص را نشان می‌دهد و پسوند وابستگی نژادی یا خانوادگی موصوف را به پایه نشان می‌دهد: رضایی، اکبری، عبداللهی.

چ) موصوف اختصاص به پایه صفت دارد: جنگی (هوایما)، شکاری (تفنگ)، ورزشی (مجله)، سفری (کیف)، کوهستانی (هوا)، ملی، دولتی (کارخانه)، اربابی (زمین).

وجود دارد، زیرا این کلمه صفت درس خواندن است، نه صفت دانشگاه. بنابراین دانشگاه مکانبای یعنی «دانشگاهی» که در آنجا به صورت [مکاتبه‌ای] [درس می‌خوانند].

اینگونه صفات از آنجا که وسیله را نشان می‌دهند می‌توانند به آسانی به صورت قید نیز به کار روند، اما استعمال اسمی آنها دیده نشده است.

ب) پایه صفت ظرف موصوف است یا نحوه‌ای است که موصوف با آن وزن یا عرضه یا فروخته، استخدام یا اجاره یا انجام می‌شود: جعبه‌ای (پرتقال)، بسته‌ای، دانه‌ای، شیشه‌ای، جینی، کیلویی، قالبی، کشیمنی، کلیدی: مغازه را به صورت کلیدی خرید، دربستی (ماشین)، رسمی، قراردادی، پیمانی، جزئی، کلی (خرید)، اشتباهی، غلطی، برقی (به سرعت)، نوبتی، تصادفی، شانسی، چکی (به صورت یکجا و بدون شمارش یا وزن یا قیمت کردن آحاد يك مجموعه)، مدادی (خط) (= که با مداد نوشته شده است)، تقلبی (= که از راه تقلب فراهم شده است).

دو صفت چکی و کشیمنی غیر قابل تجزیه‌اند.

این صفات بیشتر به صورت قید به کار می‌روند. استعمال اسمی آنها نیز کم نیست: پیمانیها (= کارمندان پیمانی)، جعبه‌ایها (= پرتقالهای جعبه‌ای).

صفتی که عمدتاً از الحاق «ئی» به يك اسم خاص ساخته شده‌اند و دلالت بر موصوف به شیوه شخصی که پایه بر آن دلالت دارد می‌کنند نیز از همین مقوله‌اند: افلاطونی (عشق)، خیامی (تفکر) و غیره. این صفات قیاسی‌اند.

۶) شایستگی، الزام و احتمال

صفتی که پایه آنها مصدر، اسم مصدر، مصدر عربی، و جزء اسمی افعال مرکب است اساساً با صفتی که پایه آنها اسمهای جامد (غیر مشتق از فعل) است تفاوت دارند و هنگام الحاق «ئی» به آنها غالباً به معنایی از نوع شایستگی، الزام و احتمال یا دلالت بر فاعل و مفعول به کار می‌روند.

الف) شایستگی (لیاقت). پسوند «ئی» در الحاق به بعضی مصدرهای فارسی و (اسم) مصدرهای عربی متضمن معنی شایستگی و لیاقت موصوف برای عمل پایه است: خوردنی، آشامیدنی، نوشیدنی، گفتنی، دیدنی، شنیدنی، خواندنی، تعریفی، تماشایی.

کلمه «کلنگی» نیز احتمالاً متعلق به این گروه است و معنی آن «شایسته و مناسب کلنگ [زدن]» است.

ب) الزام. پسوند الزام انجام گرفتن پایه را می‌رساند. پایه در اینجا همیشه مصدر است. در مصادر متعدی، موصوف مفعول منطقی و در مصادر لازم موصوف فاعل مصدر شمرده می‌شود:

است و روی هم رفته به معنی منسوب به کمونیم است)، مقرراتی، توحیدی (جهان‌بینی)، موردی (منطبق بر هر مورد)، غربی (روش)، آمریکائی (شخصی که به سبک آمریکاییها لباس می‌پوشد یا به شیوه آنها زندگی یا عمل می‌کند).

ذ) پسوند شغل موصوف را در ارتباط با پایه نشان می‌دهد: نفتی، یخی، نمکی، لبویی، شیری، کاسه‌بشقابی، کت شلواری، کولری، آب‌حوضی، آشغالی، برقی، پنچری (پنچرگیر)، بانکی، اداری، فرهنگی، ارتشی، کمیته‌ای.

این صفات غالباً به صورت اسم به کار می‌روند، رك. نشر دانش، سال ۱۲، ش ۴، خرداد- تیر ۱۳۷۱، ص ۴۴-۴۳.

ر) پایه صفت نیروی محرکه یا وسیله‌ای را نشان می‌دهد که موصوف با آن کار می‌کند یا به وسیله آن تولید می‌شود: برقی (دستگاه)، آبی (نیروگاه)، گازی (چراغ)، نفتی، پاروئی (قایق)، هیزمی، زغالی، دستی (هر وسیله یا دستگاهی که با دست کار می‌کند، مانند ترمز و غیره)، توریینی، بادی، موتوری، بنزینی، گازوئیلی.

ز) پسوند شایستگی موصوف را برای پایه نشان می‌دهد: سلطنتی (پذیرایی، غذا، و غیره) = شاهانه.

ژ) پسوند هر نوع وابستگی به پایه را نشان می‌دهد: مردمی (وزیر) = وابسته به مردم، طرفدار مردم و غیره، لشکری (مقام)، گرمائی، سرمائی (کسی که به گرما و سرما حساسیت دارد و از آنها آسیب می‌بیند)، غذایی (مواد)، خودی، خودمانی، ملانقطی (وابسته به نقطه‌ها)، کمری (کمری شدن = دارای ناراحتی کمر شدن)، دهنی (لقمه) = به دهن زده شده، راهی (در ترکیب «راهی جایی شدن»).

بعضی صفات نسبی نیز اصطلاح شده‌اند، مانند شکمی (به معنی بدون تفکر و منطق، سنسجیده):

بعضی دیگر نیز جامد و غیر قابل تجزیه شمرده می‌شوند، مانند قلبی.

استعمال «ئی» در اکثر موارد بالا (غیر از بند ز و ژ) قیاسی است. اکثر این صفات به صورت اسم نیز به کار می‌روند.

۵) طریقه

الف) پایه، وسیله و طریقه‌ای را نشان می‌دهد که موصوف فعل جمله را با آن انجام می‌دهد یا فعل به آن طریقه بر آن واقع می‌شود: زمینی (ارتباط)، تلفنی (گفتگو)، شفاهی، کتبی، زبانی، پولی، کوپنی، قسطی، نقدی، بلیطی، کارت، دعوت‌نامه‌ای، مکاتبه‌ای، دسته‌جمعی (ملاقات).

دو ترکیب کتبی و شفاهی در فارسی امروز غیر قابل تجزیه‌اند، زیرا پایه آنها به تنهایی به کار نمی‌رود. در «مکاتبه‌ای» نیز حذف

رفتنی (راه) = که باید آن را رفت، کردنی (کار) = که باید آن را کرد، افزودنی، آوردنی، بردنی (بار).

گاهی الزام از نوع الزامهای منطقی است، یعنی شرایط حاکم بر موصوف انجام گرفتن و واقع شدن پایه صفت را منطقاً لازم می سازد. مثلاً «مردنی» صفت کسی است که به دلایل بیماری یا کهولت و جز آن لزوماً و منطقاً خواهد مرد. (این کلمه مجازاً به معنی آدم بسیار لاغر، که گویی عنقریب خواهد مرد نیز به کار می رود).

بعضی از مثالهای این بند، مانند افزودنی، ذیل بند الف نیز می تواند قرار بگیرد.

پ) احتمال و امکان. پسوند احتمال و امکان انجام گرفتن پایه را نشان می دهد: شکستی (که احتمال شکستن آن هست)، عملی (که امکان انجام دادن آن هست). بیشتر این صفات قیاسی اند.

۷) فاعلیت و مفعولیت

الف) پسوند به جزء غیر فعلی افعال مرکب می چسبد و معنی فاعلی می دهد. این فاعلیت ممکن است بالقوه باشد که عملاً به زمان حال و آینده مربوط می شود، مانند تولیدی (کار) = تولیدکننده، اجرائی (عوامل) = اجراکننده، تخریبی (نیرو) = تخریب کننده. (برای تفصیل، رك. نشر دانش، سال ۱۳، ش ۳، ص ۱۴). و یا صرفاً مربوط به زمان آینده باشد، مانند سفری = کسی که عنقریب سفر خواهد کرد، سفرکننده در آینده، و یا مربوط به زمان گذشته، مانند فراری = کسی که فرار کرده است (الزاماً در زمان گذشته)، ورودی = کسی که وارد شده است؛ ورودیهای سال ۱۳۷۰ (در مورد دانشجویان دانشگاه). کلمه اخیر از افعال مرکب گرفته نشده است. در فین فینی (کسی که فین فین می کند)، پایه اسم صوت است.

کلمه بستنی نیز در این بند قرار می گیرد و به معنی چیزی است که بسته و منجمد شده است، از فعل لازم بستن به معنی منجمد شدن. چنانکه دیده می شود پسوند استثناً در اینجا به يك مصدر فارسی چسبیده است. این کلمه صددرصد اسم شده است.

ب) پسوند به مصادر و جزء غیر فعلی افعال مرکب می چسبد و صفت مفعولی می سازد. این صفات معمولاً به زمان گذشته مربوط می شوند، مانند پختنی (غذا) = پخته شده، حاضری = حاضر شده بدون پختن، در مورد غذا و حاضر شده بدون سفارش قبلی، در مورد لباس. گاهی نیز این صفات مربوط به آینده هستند: اعدامی = کسی که در آینده اعدام خواهد شد. (برای توضیح بیشتر رك. نشر دانش، سال ۱۱، ش ۵، مرداد- شهریور ۱۳۷۰، ص ۶ و سال ۱۳، ش ۳، فروردین- اردیبهشت ۱۳۷۲، ص ۱۵). کلمه بافتنی به معنی چیزی است که آن را می بافند (بدون

مفهوم زمان) یا چیزی که بافته شده است: بلوز بافتنی. اینگونه صفات غالباً به صورت اسم به کار می روند، رك. نشر دانش، سال ۱۲، ش ۶، مهر- آبان ۱۳۷۱، ص ۲۰، بند ۷.

در اینجا دسته بندی معنایی پسوند «نی» به پایان رسید. در این دسته بندی، معانی عمده و مهم این پسوند به دست داده شد، اما ممکن است بعضی معنای فرعی دیگر نیز وجود داشته باشد که به نظر نگارنده نرسیده است. همچنین ممکن است بعضی از تقسیم بندیهای فرعی به دست داده شده مورد قبول دیگران نباشد یا عده ای بعضی از تقسیم بندیهای ما را به دسته های بازم ریزتری تقسیم کنند. اینگونه اختلافات در تقسیم بندیهای معنایی، بعلت بی شکل بودن معنی طبیعی است. اما بحث پسوند «نی» هنوز به پایان نرسیده و سه مطلب مهم دیگر در باره آن ناگفته مانده است. یکی از این سه مطلب مسئله «نی» های فاقد معنی است. دیگری تغییرات صوری که هنگام الحاق پسوند به پایه عارض پسوند و پایه می شود. سوم مسئله پسوند «نی» و علامت جمع. اینک بحث این سه مسئله.

● «نی» های فاقد معنی:

در فارسی معاصر تعدادی مثال هست که با پسوند «نی» به کار می روند، اما از نظر معنایی در هیچ يك از تقسیم بندیهای ذکر شده نمی گنجند. این مثالها همه صفاتی هستند که یا از عربی گرفته شده اند و یا از زبانهای غربی. بعضی مثالهای معدود از کلمات فارسی الاصل نیز وجود دارد. مثالهای عربی همه کلماتی هستند که در زبان عربی صفت محسوب می شوند، اما در فارسی غالباً با «نی» به کار رفته اند. مهمترین آنها از این قرارند:

متعارف ← متعارفی	موقت ← موقتی
موروث ← موروثی	ضرور ← ضروری
مسکون ← مسکونی	جدید ← جدیدی
مزروع ← مزروعی	صمیم ← صمیمی
مرجوع ← مرجوعی	مجان ← مجانی
مصنوع ← مصنوعی	قدیم ← قدیمی
معمول ← معمولی	

علت افزودن «نی» به این صفات ظاهراً این است که این کلمات در آغاز در نظر ایرانیان صفت سمرده نمی شده اند یا صفت بودن آنها ضعیف بوده است. از این نظر با پسوند «نی» که فعالترین پسوند صفت ساز فارسی است ترکیب شده و در ردیف سایر صفات فارسی در آمده اند. تعدادی از آنها نیز با پسوند و بدون پسوند به دو معنی به کار رفته اند، مانند کلمات دائم/ دائمی، قدیم/ قدیمی، معمول/ معمولی. کلمه قدیم در فارسی هم به

صورت اسم به کار رفته است و هم به صورت صفت. بنابراین الحاق «ئی» به آن به عنوان اسم مطابق موازین دستور زبان فارسی است و قدیمی از نظر معنایی در ردیف صفاتی قرار می‌گیرد که پسوند در آنها وابستگی موصوف به پایه را نشان می‌دهد.

مثالهای صفاتی که از زبانهای غربی گرفته شده و با «ئی» به کار رفته‌اند از این قرارند:

ایدئولوژیک ← ایدئولوژیکی

الکترونیک ← الکتریکی

استراتژیک ← استراتژیکی

کمونیست ← کمونیستی

تروویست ← تروویستی

شوینیست ← شوینیستی

امپریالیست ← امپریالیستی، و تعداد دیگری از کلمات

مختوم به - نیست

لاتین ← لاتینی

اسپانیول ← اسپانیولی

نکته‌ای که در مورد صفات عربی مذکور در بالا گفته شد در مورد این صفات نیز صادق است. این کلمات نیز از نظر عامه فارسی‌زبانان یا صفت شمرده نشده‌اند و یا جنبه صفتی آنها ضعیف محسوب می‌شده و با «ئی» صفت ساز همراه شده‌اند. در مورد صفات اروپایی مختوم به «ئی» این نکته گفتنی است که کلماتی که با «ئی» همراه شده‌اند منحصر به همان چند مثال مذکور در فوق و احتمالاً یکی دو کلمه دیگر است، اما بیشتر کلمات غربی مختوم به «ئی» در فارسی به همین صورت به کار می‌روند، مانند کلمات اتوماتیک، سیستماتیک، دیپلماتیک، آکادمیک، دموکراتیک، سمبولیک و غیره. در مورد کلمات مختوم به «ئیست» وضع به گونه‌ای دیگر است. این کلمات اساساً در زبان فارسی در مورد انسانها و گاه حکومتها به کار می‌روند، اما پس از الحاق پسوند به آنها به غیر انسان - مفاهیم و نهادها - اختصاص می‌یابند: عقاید، شیوه‌های کمونیستی؛ گروهک تروویستی و غیره. در حقیقت این صفات به جای صفات غیر موجود *کمونیسمی، *تروویسمی و غیره به کار رفته‌اند.

گفتیم که بعضی کلمات فارسی نیز هست که در عین صفت بودن با «ئی» صفت ساز نیز به کار رفته‌اند. این کلمات از این قرارند:

جاودان ← جاودانی

باستان ← باستانی

ساخته ← ساختگی

پرور ← پروراری

اکبیر ← اکبیری

خط خط ← خط خطی

خال خال ← خال خالی

تپل ← تپلی

بی شك الحاق «ئی» به این کلمات نیز به قیاس با سایر صفات مختوم به «ئی» صورت گرفته است.^۲

● تغییرات صوری پسوند و پایه:

«ئی» در الحاق به بعضی پایه‌ها دچار بعضی تغییرات صوری می‌گردد؛ پایه نیز در بعضی موارد مختصری دگرگون می‌گردد، به این شرح:

۱) «ئی» هنگام الحاق به بعضی کلمات مختوم به «-ه» (-a/-e=) به «گی» (-gi=) تبدیل می‌شود: خانوادگی، هفتگی، خانگی، همیشگی و غیره.

۲) در الحاق به کلمات زیر به شکل «وی» (-vi=) تلفظ می‌شود:

الف) در تعدادی از کلمات عربی و فارسی مختوم به «-ه». در این حالت اگر مصوت پایانی کلمه e- باشد، به a- بدل می‌شود: کره ← کروی، حلقه ← حلقوی، کلیه ← کلیوی، ریه ← ریوی، غزنه ← غزنوی، گنجه ← گنجوی، فرانسه ← فرانسوی.

ب) در تعدادی از کلمات مختوم به «ئی». در این حالت مصوت پایانی پایه به a- بدل می‌شود: بیضی ← بیضوی، ثانی ← ثانوی، تقی ← تقوی، دهلی ← دهلوی، ساری ← ساروی، مانی ← مانوی.

پ) در تعدادی از کلمات مختوم به «-ا» (-â=) (در خط «-ا») یا «ئی» (نوشته می‌شود). در این حالت â- پایانی پایه به a- (فتحه) بدل می‌شود: دنیا ← دنیوی، آخری ← اخروی (این کلمه را در فارسی منسوب به آخرت نیز می‌توان گرفت)، عیسی ← عیسوی، مصطفی ← مصطفوی، رضا ← رضوی (با تغییر مصوت e هجای آغازی به a در نتیجه همگونی با مصوت هجای دوم).

ت) در الحاق به بعضی کلمات مختوم به «-و» (-u=). در این حالت مصوت u- به a- بدل می‌شود: خواجه ← خواجوی، مینو ← مینوی (در این کلمه u- گاهی نیز به o- بدل می‌شود: مینوی، مینو پس از الحاق «ئی» به آن بدون تغییر u- نیز به کار می‌رود: مینوئی).

کلیه موارد فوق سماعتی و منحصر به تعداد خاصی از کلمات هستند و صفات نسبی جدید با آنها قیاس نمی‌شود.

گرایش عامه مردم به باقی گذاشتن آن است: کلمات تجارتي، زراعتي و نظاير آنها در عرض تجاري، زراعي و غيره در فارسي امروز متداول اند و حتي رواجشان بيشتر از تجاري و زراعي است. عامه كم سواد، ملي را نيز (به قياس با دولتي) به صورت ملي به كار مي برند.

۹) بعضي از كلمات مختوم به «-ستان» و «-سان» در الحاق به -i اين اجزاء را از دست مي دهند: طبرستان ← طبري، خوزستان ← خوزي (خوزستاني در زبان معاصر بسيار رايج تر از خوزي است)، گرجستان ← گرجي، طخارستان ← طخاري، كاشان ← كاشي، ديلمان ← ديلمي، لاهيجان ← لاهيجي (لاهيجاني نيز رايج و بسامد آن بيشتر از لاهيجي است. لاهيجي و خوزي صفات نسبي قديمي اند كه گاهي در متون ادبي معاصر به كار مي روند).

۳) در الحاق به بيشتر كلمات مختوم به «-ه»، «-ه»، «-ه»، «-و» و «-و»، «-ئي» به صورت «-يي» يا «-ئي» (با همزه) (= -i/-yi) تلفظ مي شود: كره اي (منسوب به كشور كره)، روزنامه اي، اداره اي، سردخانه اي، گنجه اي، توده اي، رضائيه اي؛ دنيايي، بالائي، رضائي، سنائي؛ راديوئي، پلويي، چلوئي؛ عمويي، روئي، موئي، توئي.

پس از كلمات مختوم به مصوت هاي مذكور اين صورت «-ئي» متداول ترين صورت و کاربرد آن قياسي است.

۴) در الحاق به بعضي كلمات مختوم به -o به صورت -vi يا -wi يا -yi/-i در مي آيد: نوي (nowi/novi)، جلوي (jelow/vi/-yi/-i).

۵) در الحاق به كلمات مختوم به -i به صورت «-ائي» در مي آيد: شيمي ← شيميائي، بسني ← بسنيائي، يوگسلاوي ← يوگسلاويائي، لبي ← لبيائي.

تبديل «-ئي» به «-ائي» نيمه قياسي است. مثلاً در نسبت به چمסקي مي توان چمسكيايي گفت بدون آنكه غرابتي داشته باشد.

۶) در چند كلمه زير كه از عربي گرفته شده اند «-ئي» به «-ائي» بدل شده است: جسماني، نوراني، عقلائي، نفساني، طولاني، فوقاني، تحتاني، ربائي، حقاني و روحاني.

در كلمه ظلماني كه منسوب به ظلمت است، جزء «-ت» = -at از پايان پايه حذف شده است.

۷) مصوت پاياني بعضي كلمات عربي و فارسي مختوم به «-ه» (= -a/-e) در الحاق به «-ئي» حذف مي شود: اداره ← اداري، مكه ← مكّي، بصره ← بصري، مراغه ← مراغي، فرغانه ← فرغاني، خارجه ← خارجي (اين كلمه صفت منسوب به خارج نيز مي تواند باشد).

حذف مصوت پاياني اين كلمات منحصر به تعداد خاصي كلمه است. به علاوه بعضي از اين كلمات با حفظ «-ه» نيز به كار مي روند: مكه اي، بصره اي، خارجه اي (در تداول عامه).

۸) در تعدادي از كلمات عربي كه به «-ت» (= -at) ختم مي شوند، اين جزء حذف مي شود: عبادت ← عبادي، تجارت ← تجاري، ملت ← ملي، زراعت ← زراعي و غيره.

حذف -at منحصر به تعداد خاصي از كلمات است. به علاوه

حاشيه:

۱) در فارسي قديم كلمات رايگان و ژيان نيز گاهي با «-ئي» به كار رفته اند، چنانكه در اشعار زير از دقيقي:

خرد بايد آنجا وجود و شجاعت
فلك مملكت كي دهد رايگاني
كه مملكت شكاري است كاورا نگیرد
عقاب پرنده نه شير زياني

۲) عكس اين فرآيند نيز وجود دارد. در فارسي امروز كلمات تجديدي و فغفوري (نوعي چيني منسوب به فغفور، لقب پادشاهان قديم چين) به صورت تجديد و فغفور به كار مي روند. در اصطلاح فرش فروشها نامهاي خاص اصفهان، قم، تبريز و غيره در مورد فرش، به جاي اصفهاني، قمّي، تبريزي و غيره به كار مي رود. از نامهاي خانوادگي نيز گاهي «-ئي» حذف مي شود. مثلاً به جاي خطيبي و زنوزي، خطيب و زنوز گفته مي شود.

تعدادي از كلمات عربي كه از ريشه هاي ناقص گرفته شده اند، مانند صافي و فاشي نيز در فارسي معاصر بدون «-ئي» به كار مي روند، اما صاف در فارسي قديم به هر دو صورت استعمال شده است. كلمه متعالي نيز به هر دو صورت متعال و متعالي متداول است، ولي صورت نخست خاص خداوند است. در زبان عربي هرگاه اينگونه صفات «ال» داشته باشند با «-ي» و هرگاه تنوين داشته باشند بدون «-ي» به كار مي روند و ظاهراً دوگانگي تلفظ آنها در زبان فارسي مربوط به همین قاعده عربي است. نه حذف «-ئي»، آنچه چنانكه در كلمات تجديدي... دیده می شود.

تعدادي از اسمهاي عربي و گاهي فارسي مختوم به «-ئي» نيز به دلايل متفاوت پسوند خود را از دست مي دهند. مثلاً قلع و فضول در عربي به شكل قلعي و فضولي به كار مي روند. حذف «-ئي» از اين كلمات طبق فرآيندي صورت گرفته كه در زبان شناسي به نام اشتقاق پايه (ستاك) از صورت مشتق (back formation) معروف است: قلعي در فارسي به دليل داشتن «-ئي» صفت تلقی شده و پايه قلع از آن گرفته شده است. فضولي نيز اسم عمل (اسم مصدر) شمرده شده و فضول از آن ساخته شده است. فخار به معني كوره پز نيز در عربي به صورت فخاري متداول است كه به قياس با صيغه هاي مبالغه عربي، فخار از آن مشتق شده كه بعداً صورت فخاري صورت مشتق از آن تصور شده و به عمل فخار اطلاق شده است. از كلمات فارسي در اين زمينه «بهي» را مي توان ذكر كرد كه در فارسي معاصر به صورت «به» (ميوه معروف) به كار مي رود.

صفات نسبی زیر کاملاً سماعی هستند: هروی → هرات، رازی → ری، مروزی → مرو، مدنی → مدینه (مدینه‌ای نیز رایج است)، ماهوی → ماهیت، بخاری → بخارا، سوری → سوریه (سوریه‌ای نیز رایج است)، ارموی → ارمیه، ارومیه، لغوی → لغت، اموی → امیه.

۱۰) اسم‌هایی که به «شناسی» ختم می‌شوند در الحاق «ئی» به آنها این جزء به «شناختی» بدل می‌شود: جامعه‌شناسی ← جامعه‌شناختی، روان‌شناسی ← روان‌شناختی و غیره. گاهی نیز «شناسی» به «شناسانه» بدل می‌شود: جامعه‌شناسانه، روان‌شناسانه.

۱۱) کلماتی که به «نگاری» ختم می‌شوند، در الحاق «ئی» این جزء به «نگاشتی» بدل می‌شود: فرهنگ‌نگاری ← فرهنگ‌نگاشتی.

۱۲) بعضی صفات نسبی پایه‌ای از ریشه خود ندارند: در فارسی معاصر سمعی و شنیداری صفت نسبی منسوب به گوش‌اند؛ بصری و دیداری صفات نسبی منسوب به چشم‌اند. دسته‌جمعی، درون‌گروهی، برون‌مرزی، بین‌المللی، من‌عندی، توگوشی، درگوشی، تودلی (بره) نیز فاقد پایه مستقل‌اند. پایه این صفات یا مضاف و مضاف‌الیه‌اند یا حرف اضافه و اسم.

● پسوند «ئی» و علامت جمع

تقریباً در تمام صفاتی که از آنها بحث شد پسوند به کلمه مفرد چسبیده است، اما تعدادی مثال در دست است که «ئی» به صورت جمع آنها ملحق شده است. این کلمات در اکثریت قریب به اتفاق موارد از جمع‌های عربی مختوم به «-ات» و در چند مورد از جمع‌های مکسر و جمع‌های فارسی مختوم به «-ان» هستند، از این قرار: انتخاباتی، اطلاعاتی، انتشاراتی، احساساتی، ادبیاتی، تبلیغاتی، تعلیماتی، تشکیلاتی، تدارکاتی، تسلیحاتی، تحقیقاتی، تجملاتی، تخیلاتی، تظاهراتی، خدماتی، خیالاتی، صادراتی، طبقاتی، عملیاتی، مطبوعاتی، مقرراتی، مطالعاتی، مبارزاتی، مخابراتی، وارداتی، ادواری، اشرافی، اصولی، اقساطی، حقوقی، عقلانی.

دقت در جمع‌های مذکور نشان می‌دهد که آنها را در سه دسته متفاوت باید طبقه‌بندی کرد. يك دسته کلماتی هستند که صورت مفرد ندارند یا مفرد و جمع آنها به دو معنی به کار می‌رود و بنابراین معنایی که در جمع از آنها اراده می‌شود، معنایی مستقل است. کلمات انتخاباتی، احساسات، ادبیات، انتشارات، اشراف، تظاهرات، تشکیلات، تدارکات، تسلیحات، حقوق، صادرات، عملیات، مطبوعات، مخابرات، واردات. دسته دیگر از کلماتی مانند تبلیغات، تعلیمات، تحقیقات،

تجملات، مکاتبات، مسابقات، مطالعات تشکیل شده‌اند که مفرد آنها با جمع آنها اختلاف معنی ندارد.

دسته سوم از کلماتی تشکیل شده‌اند که بیشتر به معنی مجموعه‌ای از چیزها یا مفاهیم‌اند نه جمع آحاد آنها، مانند مقررات (مجموعه قوانین و آیین‌نامه‌های مربوط به يك موضوع)، مبارزات (مجموعه کارهایی که مبارزه نامیده می‌شود)، اصول و غیره.

در بیشتر مثالهای این سه دسته از نظر فارسی‌زبانان مفهوم جمع، به ویژه مهمترین معنی آن یعنی تعدد، ضعیف و گاهی صفر است. در حقیقت بیشتر این کلمات در زبان فارسی در مفهوم اسم جنس به کار می‌روند و به جای بسیاری از آنها می‌توان صورت مفرد عربی آنها را که بر مفهوم جنس دلالت می‌کند یا معادل فارسی آنها را به کار برد. مثلاً به جای تعلیمات، تجملات، تبلیغات، تدارکات می‌توان آموزش، تجمل، تبلیغ و تدارک به کار برد. به جای «مؤسسه مطالعات و تحقیقات» می‌توان «مؤسسه مطالعه و تحقیق» گفت. به جای «اداره خدمات» می‌توان «اداره ارائه خدمت» به کار برد. به جای «اقساطی» می‌توان از صورت «قسطی» استفاده کرد و غیره، بدون اینکه تفاوت معنی محسوسی پیش بیاید. به جای بعضی دیگر معادل فارسی مفرد پیشنهاد شده است. مثلاً به جای تشکیلات، سازمان وضع شده است. بسیاری از اینها نیز ترجمه معادل‌های فرنگی هستند که در زبان اصلی یا به صورت مفرد به کار می‌روند و یا به صورت جمع، اما با مفهوم خاصی که تعدد از آن فهمیده نمی‌شود. مثلاً مطبوعات ترجمه presse فرانسه (press انگلیسی)، حقوق ترجمه droit فرانسه (معادل law در انگلیسی)، تظاهرات ترجمه démonstration و manifestation فرانسه، انتخابات ترجمه élection فرانسه است که البته در فرانسه به صورت جمع نیز به کار می‌روند، اما در فارسی وقتی که گفته می‌شود مردم امروز تظاهرات کردند یا انتخابات مجلس برگزار شد معنی چند بار تظاهرات کردن یا چند بار انتخاب کردن از آنها اراده نمی‌شود، بلکه حضور در خیابان یا جای دیگری با دادن شعار و مجموعه کارها و فعالیتهایی که به انتخاب نمایندگان مجلس منتهی می‌شود از آنها خواسته می‌شود. ادبیات معادل litterature (انگلیسی) یا lettres است که به جای آن ادب هم مستعمل است و معنی جمع ندارد. مخابرات رشته‌ای است که در آن از ارسال پیام از راه دور بحث می‌شود یا اداره‌ای است که به طریق تلفن و تلگراف و فکس پیام فرستاده می‌شود. انتشارات اداره یا مؤسسه نشر است؛ به علاوه به مجموعه آثار منتشر شده نیز اطلاق می‌شود و در حقیقت انتشاراتی معادل «مربوط به نشر» است و معنی جمع ندارد. اطلاعات نام اداره‌ای است که اطلاعات مختلف سیاسی و امنیتی

تعبیر عامیانه در ترجمه‌ای فاخر

مجید ملکان

آقای صالح حسینی در مقاله «لزوم انس با ادب فارسی در ترجمه»، در شماره چهارم سال دهم نشر دانش، درباره بهره‌برداری شایسته و بارور خانواده تیبو از ادبیات غنی و واژگان وسیع زبان فارسی به تفصیل سخن گفته‌اند و نمونه‌های بهره‌برداری از متون قدیمی از قبیل «معاشرناجنس»، «کافرکیش»، «رنگ‌رخساره»، «همت‌طلبیدن»، «بیم موج و گرداب»، «وقت سحر»، «لولیان»، «خلوت انس»، «زلف آشفته»، را ذکر کرده‌اند. اما برای کسانی که حین خواندن ترجمه‌ها (چه بد و چه خوب) به شگردهای این فن نیز توجه دارند، خانواده تیبو فایده آموزشی دیگری هم دارد که در مقایسه با اشارات آقای صالح حسینی، مزیت دیگری از حاصل کار مترجم را نشان می‌دهد و آن کاربرد تعبیر عامیانه در ترجمه است.

بهره‌جویی از تعبیر ادبی سنتی در ترجمه به گونه‌ای که جوابگوی نثر فاخر مؤلف باشد به انس با ادب فارسی نیاز دارد، اما استفاده از تعبیر عامیانه در جنب تعبیر ادبی، علاوه بر آشنایی وسیع با فرهنگ عامیانه جسارت می‌خواهد. در حالیکه بسیاری از مترجمان از راه دادن واژه‌های عامیانه به نثر خود، حتی در موارد مقتضی، ابا دارند، مترجم خانواده تیبو با ظرافت تمام چنان این واژه‌ها را در کار خود خوش نشانده است که خواننده اصلاً احساس ناهمواری نمی‌کند و این می‌رساند که تسلط بر زبان تا چه اندازه می‌تواند واژه‌ها را رام کند.

آوردن شواهدی از این تعبیر با برابر نهاده‌های آنها و نحوه کاربردشان در متن به روش‌تر شدن این نکته کمک می‌کند*.

□ جلمبر در مقابل triste sire

منتظر بودیم که ببینیم ناظم دبیرستان برای این پسرک جلمبر یعنی فونتاتن چه کیفی معین می‌کند.

□ چارقد در مقابل mantille

دستش روی چارقد سفیدی که به موهایش بسته بود خشکید.

□ تپل در مقابل potelé

در آنجا گردآوری می‌شود و نیز هر باجه‌ای در بعضی اماکن عمومی مانند ادارات دولتی که اطلاعات مربوط به آن مکان یا سازمان در آنجا ارائه می‌شود، اما اطلاعاتی یا صفت منسوب به اداره و وزارت اطلاعات است و مفرد و یا مربوط به اطلاع در مفهوم جنس، معادل «مربوط به اطلاع» و در هر حال مفهوم جمع در آن ضعیف است. ادواری به معنی دوره‌ای است و معنی جمع ندارد. در مورد نشریات این کلمه ترجمه periodical انگلیسی است. احساساتی به معنی «دچار هیجان احساسی» است و معنی جمع از آن اراده نمی‌شود. صادراتی به معنی «به منظور صدور» و وارداتی به معنی «وارد شده» است. شاید تنها مواردی که پایه صفت نسبی، کلمات جمع است مثالهای زیر باشد: تخیلاتی، خیالاتی، طبقاتی (مربوط به طبقات مختلف جامعه)، اشرافی (مربوط به اشراف، طبقه اشراف)، عقلایی و تسلیحاتی و احتمالاً عملیاتی. به جای تخیلاتی تخیلی نیز گفته می‌شود و بنا بر این معنی جمع در آن چندان قوی نیست. از تخیلات بیشتر مفهوم انواع تخیل فهمیده می‌شود. خیالاتی یعنی کسی که خیال می‌کند. تسلیحات به معنی سلاحها است و مفرد ندارد و اسم جمع است، بنا بر این تسلیحاتی به معنی «منسوب به نوع سلاح» است. اشرافی و عقلایی نیز به معنی «منسوب به طبقه اشراف و گروه عقلا» است. عملیاتی نیز معنایی از همین دست دارد و به معنی «منسوب به مجموعه یا انواع اعمال» جنگی است. بنا بر این می‌توان گفت که هیچ یک از جمعهای منسوب عربی دلالت بر آحاد ملموس و عینی ندارند.

صفات نسبی فارسی که پایه آنها جمع است عبارت‌اند از همگانی، خسروانی و کیانی، همگانی منسوب به همگان است که به ظاهر جمع همه است، اما در معنی با آن تفاوتی ندارد. تنها خسروانی و کیانی به خسروان و کیان که مصادیق مشخص دارند منسوب است. خسروانی امروز به معنی لغوی خود کاربرد اندکی دارد. کیان نیز اسم خاص سلسله پادشاهان اساطیری است که بعد از پیشدادیان بوده‌اند. بنا بر این می‌توان گفت که در فارسی امروز در حقیقت هیچ موردی وجود ندارد که «-ئی» نسبت به کلمه جمع به معنی واقعی آن ملحق شده باشد.

مآخذ

- صادقی، علی‌اشرف. «درباره بعضی پسوندهای نسبت در فارسی معاصر»، جشن‌نامه محمد بروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۶۰-۲۴۶.
- صادقی، علی‌اشرف، دستور (برای سال چهارم فرهنگ و ادب)، تهران، ۱۳۵۷.
- کشانی، خسرو، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.